

باسمه تعالی

قاعده ملازمه بر اساس حسن و قبح عقلانی..... Error! Bookmark not defined.

اشکال اول: عدم قبح تجرّی نزد عقلاء..... Error! Bookmark not defined.

اشکال دوم: عدم ملازمه بین حکم عقلاء و حکم شرع..... Error! Bookmark not defined.

شارع یکی از عقلاء نیست..... Error! Bookmark not defined.

موضوع: حجج و امارات/ قطع / استحقاق عقوبت متجرّی

خلاصه مباحث گذشته:

در جلسات قبل در مورد قبح تجرّی و حرمت شرعی تجرّی بحث شد که در نتیجه تجرّی قبیح عقلی شد اما حرام شرعی نیست؛ در این جلسه به بررسی استحقاق عقوبت متجرّی خواهیم پرداخت.

مقام سوم: استحقاق عقوبت متجرّی

بحث از قبح تجرّی و حرمت شرعی آن به پایان رسید، و اکنون بحث در استحقاق عقاب متجرّی است. سوال این است که آیا متجرّی مستحق عقوبت است؟ یعنی آیا در نظر عقل عقوبت متجرّی در روز قیامت قبیح نیست؟ اگر عقوبت متجرّی در قیامت قبیح نباشد، استحقاق هست؛ و اگر قبیح باشد استحقاق نیست. اگر در بحث قبل کسی قائل به حرمت شرعی تجرّی شود، این نظر ملازمه با استحقاق عقوبت متجرّی دارد زیرا معصیت است؛ اما اگر تجرّی حرام نباشد (هرچند قبیح باشد) ملازمه‌ای با استحقاق عقوبت ندارد.

نظر مختار: استحقاق عقوبت متجرّی

با توجه به نظر مختار که تجرّی قبیح است اما حرام شرعی نیست، به نظر می‌رسد متجرّی نیز در نظر عقل مستحق عقوبت است، یعنی عقوبت متجرّی در قیامت در نظر عقل قبیح نیست؛ برای توضیح این مطلب، ابتدا استحقاق عقاب در معصیت توضیح داده می‌شود. در مورد عاصی اشکالی نیست که استحقاق عقوبت دارد، یعنی عقوبت وی عقلاً قبیح نیست. با توجه به اینکه معصیت در خداوند متعال موجب تضرّر و یا سلب نفع و یا ناراحتی و تأثر نبوده و در اغراض الهی تغییری ایجاد نمی‌کند، سبب استحقاق عقاب در عاصی چیست؟ تنها نکته‌ای که موجب استحقاق عقاب در عاصی است «هتک حرمت مولی» است. یعنی به جهت هتک است که عقاب عبد در قیامت عقلاً قبیح نیست. البته در موالی عرفیه علاوه بر هتک، جهت «تضرّر مولی» نیز دخالت دارد؛ اما در مورد خداوند متعال تنها جهت عقاب همان هتک مولی است.

با توجه به نکته عقاب در عاصی، در متجری نیز استحقاق عقاب وجود دارد؛ زیرا تجری نیز هتک است (که این مطلب، در مقام اول ثابت شد). پس با قبول اینکه تجری «هتک مولی» است، متجری نیز استحقاق عقاب دارد. به عنوان مثال فرض شود کسی که قبله را نمی‌داند، احتیاط نکرده بلکه فقط به یک سمت نماز بخواند. در این صورت هر چند دقیقاً به سمت قبله نماز خوانده باشد، استحقاق عقاب دارد؛ زیرا هتک مولی نموده است.

جهت سوم: اقسام قطع

در علم اصول این بحث طرح شده که آیا اماره و اصل می‌توانند جانشین قطع شوند؟ علماء برای ورود به این بحث، اقسام قطع را نیز ذکر کرده‌اند تا جانشینی هریک را مستقلاً بررسی نمایند. قطع تقسیم به طریقی و موضوعی شده است. قبل از توضیح اقسام قطع، این مقدمه ذکر می‌شود که در علم اصول تکلیف دو قسم است: تکلیف کلی که «جعل» نام دارد؛ و تکلیف جزئی که «مجموع» یا «تکلیف فعلی» نام دارد؛ به عنوان مثال «وجوب الحج علی المستطیع» حکم کلی و جعل است، اما «وجوب الحج علی زید» حکم جزئی یا مجموع است. در بحث حجیت نیز گفته شد بین علماء مفروغ عنه است که «قطع» حجّت است. یعنی قطع (هر چند «بما هو احتمال»)، منجز است. منجزیت قطع به این معنی است که اگر قطع به مجموع تعلق گیرد، تکلیف فعلی به برکت قطع منجز می‌شود. در مقابل مجموع، اگر قطع به جعل تعلق گیرد، منجز تکلیف نیست. بنابراین در جایی قطع به تکلیف فعلی تعلق می‌گیرد که «قطع به جعل»، و «قطع به موضوع» با هم محقق شوند. به عنوان مثال اگر زید قطع به جعل و وجوب حج داشته باشد اما قطع به استطاعت نداشته باشد، قطع به تکلیف فعلی نخواهد داشت؛ اگر هم قطع به استطاعت داشته و قطع به جعل و وجوب حج نداشته باشد، باز قطع به تکلیف فعلی نخواهد داشت؛ پس فقط در جایی که هر دو قطع باشند، قطع به تکلیف فعلی محقق خواهد شد.

قطع طریقی و موضوعی

با توجه به مقدمه فوق، اقسام قطع توضیح داده می‌شود. تقسیم قطع به «قطع طریقی» و «قطع موضوعی» اولین تقسیمی است که برای قطع ذکر شده است:

الف. قطع طریقی: قطعی که شارع آن را در موضوع تکلیف (مراد مجموع است)، اخذ نکرده است. یعنی اگر قطع هیچ نقشی در فعلیت تکلیف نداشته باشد، قطع طریقی است؛ به عنوان مثال اگر زید قطع به جعل و وجوب حج و قطع به موضوع پیدا کند، قطع به وجوب حج بر خودش خواهد داشت. قطع به موضوع یعنی قطع به مکلف بودن و قطع به استطاعت، که مکلف همان انسان عاقل قادر بالغ ملتفت است. پس اگر زید قطع به جعل و وجوب حج بر مکلف مستطیع پیدا کرده، و قطع پیدا کند خودش مکلف و مستطیع است، قطع به وجوب حج بر خودش دارد. این قطع زید به وجوب حج بر خودش (یعنی قطع به مجموع)، قطع طریقی

است؛ زیرا این قطع هیچ نقشی در فعلیت تکلیف ندارد. یعنی برای فعلیت تکلیف کافی است که زید مکلف بوده و مستطیع باشد، و نیاز نیست زید قاطع به چیزی باشد تا تکلیف فعلی شود. پس این قطع در تنجز نقش دارد، اما در فعلیت تکلیف نقشی ندارد. ب. قطع موضوعی: قطعی که شارع آن را در موضوع تکلیف فعلی اخذ کرده باشد. یعنی اگر قطع موجب فعلی شدن تکلیف باشد، قطع موضوعی است؛ به عنوان مثال در «اذا قطعت بحیاء ولدک، فتصدق» اگر زید قطع به حیات ولد داشته باشد، تکلیف فعلی خواهد شد. پس اگر زید قطع به حیات ولد پیدا کند، قطع به وجوب تصدق بر خودش پیدا می‌کند. قطع به حیات ولد قطعی موضوعی است (زیرا اگر این قطع نباشد، تکلیف هم فعلی نخواهد بود)، و قطع به وجوب تصدق قطعی طریقی است (زیرا اگر این قطع نباشد هم تکلیف فعلی است).

با توجه به این تقسیم و توضیح آنها، معلوم می‌شود اکثر قطع‌ها طریقی است و تأثیری در فعلیت تکلیف ندارد، مانند قطع زید به وجوب نماز ظهر بر خودش که طریقی است. مثال‌های معدودی هم در شرع وجود دارد که قطع موضوع حکم شرعی قرار گرفته است، مانند اینکه فتوا دادن فقط بر مجتهد قاطع به احکام الهی جائز است، و یا قضاوت کردن فقط بر قاطع به احکام الهی جائز است.